محمود اکرامی‌فر، شاعر، مردم‌شناس و پژوهشگر حوزه فرهنگ و رسانه:

فهم درست ادبیات در نظام آموزشی تست‌محور ممکن نیست

■ نیره ساری

محمود اکرامی‌فر، شاعر، پژوهشگر حوزه فرهنگ و رسانه و دکترای مردم‌شناسی در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: نتیجه تربیت انسان‌های تستی و دانش‌آموزان تست‌محور، در نهایت همین می‌شود که حتی گاهی افرادی که باید خودشان در حوزه ادبیات صاحب‌نظر باشند در خواندن درست شعر با مشکل مواجه می‌شوند. مشروح گفت‌وگو با وی را در ادامه می‌خوانید.

■■■

آقای اکرامی‌فر، چرا شعر و ادبیات فارسی که زمانی بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی و حتی فضای خانوادگی ایرانیان بود و دیوان حافظ، سعدی و مولانا در بسیاری از خانه‌ها جایگاه ویژه‌ای داشت، امروز به‌ویژه در میان نسل جوان تا این اندازه کمرنگ شده است؟ آیا با یک تغییر طبیعی ذائقه فرهنگی مواجهیم یا باید از یک «شکست در انتقال میراث ادبی» سخن گفت؟

درست است، زمانی در کنار قرآن و نهج‌البلاغه، دیوان حافظ و سعدی نیز در بسیاری از خانه‌ها حضور داشت. به عبارتی، ما با رسانه‌های محدودی مواجه بودیم و رسانه کتاب برد و دامنه بیشتری داشت. در دوره‌ای که نه رادیو وجود داشت، نه تلویزیون و نه فضای مجازی، تنها وسیله انتقال و دریافت پیام، کتاب بود. شاید تنها وسیله‌ای که انسان از طریق آن می‌توانست با گذشتگان خود و با گروه‌های مرجع گذشته در ارتباط باشد، کتاب بود. امروز اما در یک دنیای چندرسانه‌ای و به عبارتی در یک سپهر رسانه‌ای زندگی می‌کنیم. اطراف ما را رسانه‌های مدرنی فرا گرفته‌اند که هم دسترسی به آنها آسان‌تر است و هم دریافت پیام از آنها راحت‌تر از رادیو و تلویزیون گرفته تا فضای مجازی، اینترنت، هوش مصنوعی، تبلیغات محیطی و سایر رسانه‌ها. از سوی دیگر، انسان‌ها ظرفیت مشخصی برای دریافت پیام دارند. برای مثال، ممکن است هر فرد در طول روز دو، سه یا چهار ساعت ظرفیت مشخصی برای دریافت پیام و محتوا داشته باشد. بخش قابل توجهی از این ظرفیت از طریق فضای مجازی، رادیو، تلویزیون و حتی رسانه‌های محیطی مانند بیلبوردها، دیوارنوشته‌ها و سایر ابزارهای ارتباطی پر می‌شود. در نتیجه، انسان‌ها میزان پیام و محتوایی را که در طول روز برای زندگی روزمره خود نیاز دارند، بیشتر از طریق رسانه‌هایی دریافت می‌کنند که سهل‌الوصول‌تر، کم‌هزینه‌تر و دارای قابلیت‌هایی مانند تحرک‌پذیری، ناهمزمانی و اتصال‌پذیری هستند. بنابراین، کتاب به دلیل اینکه نتوانسته است خود را به‌روز کند و همگام با رسانه‌های مدرن پیش برود، اگر با همین روند ادامه دهد، به‌تدریج از دایره مصرف مردم خارج خواهد شد. حتی امروز، اگر مردم بخواهند داستانی را دنبال کنند، بیشتر به سمت شنیدن داستان گرایش پیدا کرده‌اند زیرا می‌خواهند از زمان محدودی که در اختیار دارند، استفاده کنند و در عین حال به فعالیت‌های دیگری نیز بپردازند؛ برای مثال رانندگی کنند، نجاری انجام دهند یا به یک فعالیت هنری مشغول باشند. در مقابل، مطالعه کتاب به شیوه سنتی نیازمند آن است که فرد فعالیت‌های دیگر خود را کنار بگذارد و به مطالعه بپردازد. اما در دنیای چندرسانه‌ای امروز، انسان‌ها ضمن دریافت محتوا به صورت تصویری و مطالعه دیداری، می‌توانند فعالیت دیگری نیز انجام دهند یا محتوا و پیام را از طریق گوش دریافت کنند و همزمان به فعالیت دیگری بپردازند. بنابراین، می‌توان گفت رسانه‌های موازی با کتاب، به دلیل سهل‌الوصول‌تر، کم‌هزینه‌تر و راحت‌تر بودن و همچنین به دلیل اینکه در شرایط مختلف می‌توانند پیام را در اختیار مخاطب قرار دهند، موجب کاهش اقبال عمومی نسبت به کتاب شده‌اند. از سوی دیگر، رسانه‌های نوین و روزآمد شرایط متفاوتی را برای مخاطب فراهم کرده‌اند. مخاطب می‌تواند پیامی را که می‌شنود، به صورت تصویری نیز مشاهده کند و از قابلیت‌هایی مانند تبدیل‌پذیری، اتصال‌پذیری، ناهمزمانی و تحرک‌پذیری بهره ببرد. کتاب تاکنون نتوانسته است خود را متناسب با این قابلیت‌ها و شرایط جدید به‌روز کند و همین مسئله موجب کاهش استقبال از کتاب شده است.

امروز با جوانانی مواجهیم که حتی در میان قشر تحصیلکرده، گاهی توانایی درست خواندن یا فهمیدن یک بیت شعر کلاسیک را ندارند. این مسئله را تا چه اندازه ناشی از عملکرد نظام آموزشی می‌دانید؟ آیا شیوه آموزش ادبیات در مدارس، به جای ایجاد علاقه و لذت ادبی، شعر را به مجموعه‌ای از قواعد، آرایه‌ها و مطالب امتحانی تبدیل کرده است؟

قطعاً نظام آموزشی با مشکل مواجه است. نظام آموزشی ما انسان‌ها را برای شهروند مطلوب بودن تربیت نمی‌کند، بلکه عمدتاً آنها را برای قبولی در کنکور آماده می‌کند. در واقع، بخش قابل توجهی از نظام آموزشی به این اختصاص یافته است که دانش‌آموزان را از سد کنکور عبور دهد. حتی یکی از معیارهای موفقیت مدارس این است که چه تعداد از دانش‌آموزان آن مدرسه در دانشگاه پذیرفته شده‌اند و به عبارتی، چه تعداد از آنها توانسته‌اند از سد کنکور عبور کنند. طبیعی است که وقتی دانش‌آموزان را برای عبور از سد کنکور تربیت می‌کنیم، هدف اصلی آنها نیز به جای درک و فهم متون، پیدا کردن پاسخ صحیح برای سؤالات آزمون خواهد بود. حتی اگر متون را مطالعه کنند، لزوماً به پیام و محتوای آنها توجه نمی‌کنند، بلکه بیشتر به این توجه دارند که چه آرایه‌ای در یک متن یا شعر به کار رفته است و چه نکته‌ای ممکن است در آزمون مورد سؤال قرار بگیرد. در نتیجه، ما با نظام آموزشی‌ای مواجه هستیم که انسان‌ها را برای باسواد شدن، درک متن و فهم پیام‌های کتاب‌های درسی تربیت نمی‌کند، بلکه آنها را برای عبور از یک آزمون تربیت می‌کند؛ آزمونی که البته مشخص نیست همه سؤالات آن تا چه اندازه استاندارد و تا چه اندازه برای دانش‌آموزان مفید و ضروری باشد. نظام آموزشی متأسفانه شهروند مطلوب، انسان باسواد و فردی را که بتواند متن را بخواند، بفهمد و پیام‌های درون‌متنی و فرامتنی آثاری مانند گلستان و بوستان را درک کند تربیت نمی‌کند. برای این نظام آموزشی چندان مهم نیست که شما شعر حافظ را چگونه و با چه کیفیتی می‌خوانید؛ مهم این است که بدانید در کدام بیت چه آرایه‌ای به کار رفته و چه آرایه‌ای به کار نرفته است. به هر حال، نتیجه تربیت انسان‌های تستی و دانش‌آموزان تست‌محور، در نهایت همین می‌شود که حتی گاهی افرادی که باید خودشان در حوزه ادبیات صاحب‌نظر باشند نیز در خواندن درست شعر با مشکل مواجه می‌شوند. من خودم به چشم خویشتن دیده‌ام، استاد ادبیاتم در دانشگاه، در برخی موارد نمی‌توانست شعر حافظ را درست بخواند. بنابراین، وقتی چنین مسئله‌ای در سطح دانشگاه و میان استاد ادبیات اتفاق می‌افتد، دیگر نمی‌توان صرفاً از دانش‌آموزان انتظار داشت که شعر کلاسیک را به‌درستی بخوانند و درک کنند.

ادبیات کلاسیک فارسی فقط مجموعه‌ای از اشعار و متون قدیمی نیست، بلکه حامل بخش مهمی از جهان‌بینی، حافظه تاریخی و هویت ایرانی است. به نظر شما فاصله گرفتن نسل جوان از حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی چه پیامدهایی برای هویت فردی و ملی ما دارد؟ آیا می‌توان از «شکاف ادبی» به‌عنوان یکی از مصادیق شکاف هویتی سخن گفت؟

بله، یکی از کارکردهای ادبیات گذشته ما، انتقال پیام، تاریخ و حافظه شفاهی و کتبی مردم از نسل‌های گذشته به حال و آینده بوده است. اما من معتقد نیستم نسل جدید ما بخواهد با حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی خداحافظی کند. اگر نسل جدید کمتر به سراغ این بزرگان می‌رود، دلیل آن را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد. بخشی از کسانی که امروز با حافظ و سعدی و مولانا و فردوسی محشورند و در این حوزه‌ها تخصص دارند، همچنان در همان فضای گذشته باقی مانده‌اند و انتظار دارند نسل زد نیز مانند نسل‌های قبل، سعدی و مولانا و فردوسی را بخواند و همان برداشتی را از حافظ داشته باشد که نسل‌های گذشته داشته‌اند؛ برای مثال، همچنان با همان شیوه به سراغ حافظ برود و برای فال گرفتن دیوان او را باز کند. در حالی که نسل جدید نیازهای جدیدی دارد. حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی باید بتوانند به نیازهای جدید جوانان پاسخ دهند و البته این ظرفیت را نیز دارند. اگر اشکالی وجود دارد، بیشتر متوجه کسانی است که حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی را تدریس می‌کنند و هنوز به معنای اشعار این بزرگان و صنایع و آرایه‌های ادبی آنها اکتفا می‌کنند. نسل امروز نیز ادبیات را دوست دارد و به سعدی، فردوسی، حافظ و دیگر بزرگان ادبیات علاقه‌مند است اما اگر کمتر به سراغ آنها می‌رود، به این دلیل است که تصویری که از سعدی، حافظ و مولانا به او ارائه می‌شود، پاسخگوی نیازهای او نیست. اگر این آثار بتوانند نیازهای نسل جدید را برآورده کنند، یا از منظر مکتب فونکسیونالیسم (کارکردگرایی)، اگر شعرهای این بزرگان برای جوانان کارکرد و فایده داشته باشد، حتماً به سراغ آنها خواهند رفت. به نظر من، استادان ادبیات باید خودشان را به‌روز کنند. من یک روز به شوخی می‌گفتم حافظ و سعدی و مولانا و فردوسی برای بعضی از این آقایان حکم چاه‌نفت را دارند؛ یعنی افرادی که بهره‌برداری‌های خاصی از این بزرگان می‌کنند و از طریق خوانش، تدریس و پرداختن به آثار آنها به شهرت رسیده‌اند. این افراد باید شیوه خود را تغییر دهند و به جای توقف در ظاهر آثار، به پیام‌های حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی توجه کنند و این پیام‌ها را به شیوه‌ای مدرن منتقل کنند. ضرورتی ندارد که این پیام‌ها حتماً از طریق کتاب منتقل شوند. می‌توان در فضاهای جدید و با مهندسی پیام، پیام‌های مناسب و متناسب با نیاز جوانان را از دیوان و آثار این بزرگان استخراج کرد، آنها را در قالب محتوای چندرسانه‌ای تولید کرد و در اختیار مخاطبان قرار داد تا جوانان در معرض پیام‌های این بزرگان قرار بگیرند. نباید استادان و مدرسان ادبیات انتظار داشته باشند نسل جدید که بومی اینترنت است، مانند نسل‌های گذشته که مهاجران به فضای اینترنت محسوب می‌شوند، به حافظ، سعدی و مولانا نگاه کند. اگر قرار باشد با همان روش گذشته و همان شیوه انتقال پیام پیش برویم، قطعاً نسل جدید به سراغ آنها نخواهد رفت. بنابراین، استادان و مدرسان ادبیات باید شیوه تدریس و شیوه انتقال پیام خود را اصلاح کنند و به این باور برسند که باید به مخاطب احترام بگذارند، سواد مخاطب را در نظر بگیرند و متناسب با نیازها و خواسته‌های مخاطبان، پیام تولید و منتقل کنند.

برخی معتقدند فقر ارتباط با ادبیات فاخر، در درازمدت به فقر واژگان و حتی فقر اندیشه منجر می‌شود؛ چون زبان ابزار فکر کردن و تحلیل کردن است. از منظر یک شاعر و روزنامه‌نگار، آیا میان کاهش مطالعه ادبی و محدود شدن قدرت تفکر، تخیل و بیان نسل جوان ارتباطی می‌بینید؟

اگر منظور شما از مطالعه، صرفاً خواندن کتاب باشد، این تعریف دیگر تعریف کاملاً دقیقی نیست. مطالعه به معنای خواندن کتاب، تعریفی قدیمی است که امروزه دیگر پاسخگوی شیوه‌های جدید دریافت محتوا نیست. وقتی شما یک پادکست گوش می‌کنید، در واقع در حال مطالعه هستید. وقتی کتاب صوتی گوش می‌کنید، مطالعه می‌کنید. وقتی فیلمی را می‌بینید که در واقع چکیده و بازآفرینی یک فیلمنامه یا اثر ادبی است، باز هم با نوعی مطالعه مواجه هستید. برای مثال، وقتی سریال «بینوایان» را می‌بینید، عملاً با محتوای کتاب «بینوایان» از طریق تصویر، دیالوگ، صحنه‌ها و مونولوگ‌ها ارتباط برقرار می‌کنید. وقتی سریال «پاپیون» را می‌بینید، به همین شکل با محتوای کتاب ارتباط برقرار می‌کنید. بنابراین، نمی‌توان مطالعه را صرفاً به خواندن کتاب محدود کرد. انسان‌های امروز شاید به اندازه گذشته کتابخوان نباشند، اما لزوماً انسان‌های کم‌مطالعه‌ای هم نیستند. ممکن است بخش قابل توجهی از مطالعات آنها به پیام‌ها، پیامک‌ها، محتوای فضای مجازی، شعرهای سست و مطالب مشابه اختصاص پیدا کند اما به هر حال، در حال دریافت و مطالعه محتوا هستند. کسی که روزانه ۴ ساعت پیام‌هایی را که برایش ارسال شده می‌خواند و محتواهای مختلف را دنبال می‌کند، نمی‌توان گفت انسان کم‌مطالعه‌ای است. اما مسئله مهم این است که آیا این نوع مطالعه برای زندگی او مفید است؟ آیا موجب پیوند او با گذشتگانش می‌شود؟ آیا به انتقال فرهنگ کمک می‌کند؟ آیا مانع گسست نسلی و ایجاد شکاف میان نسل‌ها می‌شود یا خیر؟ این بحث دیگری است. با این حال، من با شما هم‌داستانم که اگر مطالعه به معنای دریافت محتوای عمیق و ارزشمند کاهش پیدا کند، حتماً توانایی برقراری ارتباط کلامی کاهش می‌یابد و حتی قدرت فکر کردن و تخیل نیز محدود می‌شود. اما چیزی که امروز من می‌بینم، این نیست که نسل جدید با نسل گذشته ارتباط ندارد، بلکه نوع ارتباطی که نسل جدید با ادبیات و میراث گذشته برقرار می‌کند با آن چیزی که نظام دانشگاهی و آموزش‌وپرورش انتظار دارد، متفاوت است. اگر منظور از کاهش مطالعه، کاهش ارتباط با محتوای عمیق و ارزشمند باشد، قطعاً این کاهش می‌تواند به کاهش توانایی تفکر، تخیل و در نهایت کاهش توانایی تجزیه‌وتحلیل، برقراری ارتباط و اقناع منجر شود.

نتیجه تربیت انسان‌های تستی و دانش‌آموز تست‌محور، این می‌شود حتی گاهی افرادی که باید خودشان در حوزه ادبیات صاحب‌نظر باشند در خواندن درست شعر با مشکل مواجه می‌شوند. من به‌چشم خودم دیده‌ام که استاد ادبیاتم در دانشگاه، در برخی موارد نمی‌توانست شعر حافظ را درست بخواند. بنابراین، وقتی چنین مسئله‌ای در سطح دانشگاه و میان استاد ادبیات اتفاق می‌افتد، دیگر نمی‌توان صرفاً از دانش‌آموزان انتظار داشت، شعر کلاسیک را به‌درستی بخوانند و درک کنند

فضای مجازی را معمولاً یکی از عوامل فاصله گرفتن جوانان از مطالعه کتاب و متون کلاسیک می‌دانیم؛ اما آیا همین فضای مجازی نمی‌تواند به فرصتی برای بازگرداندن شعر به زندگی روزمره تبدیل شود؟ اگر قرار باشد حافظ، سعدی یا فردوسی را برای نسلی که با ویدئوهای کوتاه و شبکه‌های اجتماعی زندگی می‌کند، دوباره جذاب کنیم، چه شیوه‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟

نسل جدید، اصطلاحاً بومیان اینترنت هستند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که از آن به عنوان عصر «انسان رسانه» یاد می‌شود؛ یعنی انسان‌ها توانایی مهندسی پیام دارند. آنها می‌توانند آزادانه پیام مورد نظر خود را تعیین کنند، آن را به صورت چندرسانه‌ای تولید کنند، متناسب با سواد، دانش، مخاطب‌شناسی و سواد رسانه‌ای خود پیام را دروازه‌بانی کنند، سپس آن را منتشر کنند و حتی بازخورد پیام خود را نیز ببینند. این قابلیت را نمی‌توان از مردم گرفت، بلکه روزبه‌روز شرایط برای شکل‌گیری و گسترش «انسان رسانه» بیشتر فراهم می‌شود و افراد با افزایش سواد رسانه‌ای و مخاطب‌شناسی، توانایی بیشتری برای مهندسی پیام پیدا می‌کنند. بنابراین، آموزش و انتقال پیام‌های ادبی دیگر صرفاً در اختیار استادان، دانشگاه‌ها و آموزش‌وپرورش نیست. این نهادها تنها یکی از کانال‌های متعدد جامعه‌پذیری، تربیت اجتماعی و انتقال پیام هستند و اتفاقاً شیوه انتقال پیام در آنها نیز همیشه شیوه مطلوبی نیست و بیشتر از آنکه اقناعی باشد، القایی است. اگر قرار باشد پیام‌های درون‌متنی و فرامتنی آثار سعدی، حافظ، فردوسی و دیگر بزرگان ادبیات را به نسل زد و نسل آلفا منتقل کنیم، باید این پیام‌ها را متناسب با شرایط، نیازها و ویژگی‌های این نسل انتخاب و تولید کنیم. هیچ اشکالی ندارد که یک بیت خوب از حافظ را انتخاب کنیم و آن را به یک کلیپ تبدیل کنیم. ضرورت ندارد، این بیت صرفاً در قالب متن ارائه شود. می‌توان یک داستان کوتاه و جذاب را از گلستان انتخاب کرد و آن را به صورت یک پیام چندرسانه‌ای تولید کرد. همچنین می‌توان یکی از صحنه‌های نبرد یا گفت‌وگوهای جذاب در شاهنامه را انتخاب و در قالب یک محتوای کوتاه یک یا دو دقیقه‌ای، به صورت انیمیشن، فیلم یا قالب‌های دیگر تولید کرد. نسل جدید، چون خودش به نوعی صاحب رسانه است، برای ارتباط با آن باید از شیوه‌ها، ابزارها و نگاه‌های جدید استفاده کرد. ما نباید انتظار داشته باشیم نسل جدید بنشیند و از ابتدا تا انتهای شاهنامه را بخواند. احتمالاً چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد، چون این نسل حوصله و فرصت چنین مطالعه‌ای را ندارد. البته این لزوماً یک ایراد نیست، بلکه بخشی از اقتضائات زندگی جدید است. اما اگر قرار است نسل جدید با شاهنامه آشنا شود، می‌توان این اثر بسیار ارزشمند را به صدها یا حتی هزاران محتوای کوتاه تبدیل کرد و آنها را در اختیار جوانان قرار داد تا خودشان انتخاب کنند و پیام مورد نظر را دریافت کنند. همین کار را می‌توان درباره داستان‌ها و حکایت‌های متعدد گلستان یا حتی برخی ابیات دیوان حافظ انجام داد. بسیاری از این ابیات خودشان ظرفیت تبدیل‌شدن به یک فیلم کوتاه یک یا دو دقیقه‌ای را دارند. درباره آثار مولانا و دیگر بزرگان ادبیات نیز همین ظرفیت وجود دارد. به نظر من، نسل جدید نسبت به این پیام‌ها بی‌علاقه نیست بلکه می‌خواهد این پیام‌ها را به شیوه خودش، با ابزار خودش، با نگاه خودش و از طریق رسانه‌ای که در اختیار دارد دریافت کند. حتی امروز بسیار کم اتفاق می‌افتد که نسل جدید پای تماشای تلویزیون بنشیند، بلکه بیشتر با تلفن همراه خود درگیر است. بنابراین، باید پیام‌ها را به گونه‌ای تولید کرد که قابلیت دریافت در تلفن همراه را داشته باشند؛ یعنی برای رسانه‌های همراه و رسانه‌هایی طراحی شوند که قابلیت‌هایی مانند تحرک‌پذیری، تبدیل‌پذیری، ناهمزمانی و اتصال‌پذیری دارند. اگر بتوانیم پیام‌های ادبی را با این ویژگی‌ها تولید و عرضه کنیم، فضای مجازی نه‌تنها عامل فاصله گرفتن نسل جوان از ادبیات نخواهد بود، بلکه می‌تواند به یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازگرداندن شعر و ادبیات به زندگی روزمره نسل جدید تبدیل شود.

اگر امروز به شما مأموریت داده شود یک برنامه ملی برای آشتی‌دادن نسل جوان با شعر و ادب فارسی طراحی کنید، اقدام پیشنهادی شما چه خواهد بود؟ نقش آموزش‌وپرورش، رسانه‌ها، خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی مانند فرهنگسراها در این برنامه چه باید باشد و از کجا باید شروع کنیم؟

به نظر من ابتدا باید ساز آموزش‌وپرورش، رسانه‌ها، خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی مانند فرهنگسراها را دوباره کوک و تنظیم کنیم. با آموزش‌وپرورشی که اهداف اصلی آن به کنکور و قبولی در دانشگاه گره خورده است، نمی‌توان انتظار داشت نسل جدید بنشیند و مثنوی مولوی را از ابتدا تا انتها بخواند. وقتی مدرسه موفق، مدرسه‌ای تلقی می‌شود که تعداد بیشتری از دانش‌آموزان آن در کنکور پذیرفته شوند و حتی کلاس‌های فوق‌برنامه آن نیز عمدتاً به کلاس‌های کنکور اختصاص پیدا کند، نمی‌توان انتظار داشت دانش‌آموز به صورت طبیعی به سمت مطالعه آثار کلاسیک برود. بنابراین، آموزش و پرورش باید شیوه آموزشی خود را تغییر دهد. البته منظور من از شیوه قدیمی و کلاسیک، بار معنایی منفی نیست؛ منظور، شیوه‌ای است که متناسب با شرایط امروز نیست. با این شیوه و با معلمانی که گاهی سواد رسانه‌ای آنها از دانش‌آموزانشان کمتر است، نمی‌توان انتظار داشت یک تحول اساسی در شیوه دریافت و انتقال پیام در آموزش‌وپرورش ایجاد شود. گاهی حتی معلم کلاس سوم ابتدایی از نظر سواد رایانه‌ای، سواد رسانه‌ای و مهندسی پیام از دانش‌آموز کلاس سوم ابتدایی خود اطلاعات کمتری دارد. طبیعی است با چنین شرایطی نمی‌توان انتظار ایجاد یک تحول جدی در آموزش‌وپرورش داشت. خانواده‌ها نیز باید خودشان را به‌روز کنند. امروز فرزندان در زمینه سواد رایانه‌ای و سواد رسانه‌ای در بسیاری از موارد از والدین خود جلوتر هستند. در بسیاری از مواقع، پدرومادرها حتی برای دانلود یا آپلود یک پیام به سراغ فرزندان خود می‌روند. این مسئله به صورت ناخودآگاه جایگاه علمی، دانشی و مرجعیت خانواده را نزد فرزندان کاهش می‌دهد. بنابراین، خانواده‌ها باید خود را به دانش روز و رسانه‌های روز مجهز کنند تا همچنان بتوانند جایگاه مرجع و مورد پذیرش خود را در برابر فرزندان حفظ کنند. نهادهای فرهنگی از جمله فرهنگسراها نیز با مسئله مشابهی مواجه هستند. معمولاً بخش قابل توجهی از بودجه این نهادها صرف فعالیت‌های مناسبتی می‌شود و از آنها نیز بیشتر انتظار می‌رود، به مناسبت‌های مختلف پاسخ دهند. به همین دلیل، برنامه‌های آنها عمدتاً مناسبت‌محور است؛ امروز یک مناسبت، هفته آینده مناسبت دیگر و به همین ترتیب، برنامه‌هایی متناسب با اتفاق‌هایی که رخ داده یا قرار است رخ دهد، تولید می‌کنند. در حالی که هدف اصلی باید تربیت انسان برای آینده باشد. ما باید انسان‌ها را برای فردا تربیت کنیم و این اتفاق نیز بدون آینده‌پژوهی مناسب امکان‌پذیر نیست. بنابراین، اگر قرار است نسل جدید را با شعر و ادب فارسی آشتی دهیم، باید در کنار تغییر شیوه‌های انتقال پیام، آموزش‌وپرورش را نیز از نظامی که عمدتاً برای کنکور تعریف شده، به نظامی تبدیل کنیم که هدف اصلی آن تربیت انسان باشد.

گنج ادبیات در کنج کتابخانه‌ها خاک می‌خورد

■ حسین گل‌محمدی

۲۷ شهریور همزمان با روز بزرگداشت استاد محمدحسین شهریار، در تقویم ملی کشورمان روز شعر و ادب فارسی نامگذاری شده است. بی‌تردید این نامگذاری ضمن پاسداشت جایگاه شهریار در عرصه شعر و ادبیات ایران، تأکیدی بر نقش و اهمیت گنجینه ادبی کشورمان در هویت‌بخشی به فرهنگ ایران و ایرانی است؛ هویتی که با انتقال درست آن به نسل جوان می‌توان حیات شعر و ادب فارسی را تداوم و غنا بخشید و در عین حال از فرسایش و فراموشی آموزه‌های اصیل متون منظوم و منثور کهن جلوگیری کرد. پرسش این است که چرا نسل جوان روز به روز با شعر و ادب فارسی بیگانه می‌شود، تا جایی که حتی خیلی از جوانان تحصیلکرده نیز نمی‌توانند یک بیت شعر را درست بخوانند، چه رسد به آنکه معنا و مفهوم آن را به درستی درک کنند! آیا بیگانگی با آثار شاخص شعر و ادب فارسی نسل جوان ما را از هویت فرهنگ بومی دور می‌کند و تبعات و آثار این موضوع چه خواهد بود؟ تأثیر مثبت و منفی فضای مجازی در این زمینه چیست و چگونه می‌توان از ظرفیت‌های نوین در این زمینه بهره جست؟ چگونه جوانان را به مطالعه و انس با آثار شعر و ادب فارسی ترغیب کنیم و نقش رسانه‌ها، آموزش و پرورش و نهادهای فرهنگی مثل فرهنگسراها در این زمینه چیست؟ بی‌تردید فاصله گرفتن نسل جوان از میراث ادبی، صرفاً یک مسئله فرهنگی نیست، بلکه می‌تواند تبدیل به یک «شکاف هویتی» شود و به مرور نسل‌های تازه را از اصالت خود دور کند. پس ضروری است میراث ادبی‌مان را با شیوه‌های روزآمد به نوجوانان و جوانان عرضه کنیم تا دیگر شاهد خاک خوردن گنج ادبیات در کنج کتابخانه‌ها نباشیم.

مصطفی سلیمانی، نویسنده و هنردرمانگر:

ادبیات قدیم را ساده‌سازی نکنیم مسیر اتصال را برای نسل جوان ساده کنیم

■ محبوبه قربانی

رابطه نسل جوان با شعر و ادبیات کلاسیک بیش از آنکه به کنار گذاشتن متون قدیمی نیاز داشته باشد، به راهی تازه برای نزدیک شدن به آنها نیاز دارد. راهی که هم اصالت اثر را حفظ کند و هم آن را برای مخاطب امروز قابل لمس‌تر کند. دکتر مصطفی سلیمانی، نویسنده و هنردرمانگر می‌گوید: «متن کلاسیک نباید ساده شود، باید راه ورود به آن برای نسل جوان هموار شود.» گفت‌وگو با این نویسنده را در ادامه می‌خوانید.

■■■

اگر بخواهیم از همین امروز رابطه نسل جوان با شعر و ادب فارسی را تقویت کنیم، به نظر شما اولین اقدام عملی چه باید باشد؟

وقتی بحث فاصله نسل جوان با شعر فارسی مطرح می‌شود، معمولاً راه‌حل را در «برنامه جامع» و «سند راهبردی» می‌بینیم، در حالی که بسیاری از این برنامه‌ها روی کاغذ می‌مانند. راه عملی، شروع از تجربه شنیداری و حسی شعر، پیش از آموزش و تحلیل است، زیرا شعر برای بسیاری از جوانان با کلاس، امتحان و حفظ اجباری گره خورده است. بنابراین نخستین اقدام، در دسترس قرار دادن اجراهای کوتاه و خوش‌آهنگ شعر فارسی در فضای مجازی، پادکست و موسیقی است. یک اجرای خوب از غزل حافظ می‌تواند ارتباطی ایجاد کند که یک ترم کلاس ادبیات نمی‌کند. تجربه نشان داده است که مشکل اصلی، کمبود علاقه نیست؛ کمبود نقاط تماس جذاب و در دسترس است.

این کار می‌تواند از سوی رسانه‌ها، معلمان و خانواده‌ها از همین امروز آغاز شود و جایگزین آموزش عمیق نیست بلکه پیش‌نیاز آن است. پس به جای شروع از «متن» از «تجربه» شروع کنیم. به جای «باید بدانی» بگوییم «بیا با هم بشنویم.»

آیا باید ابتدا ادبیات کلاسیک را برای نسل جدید ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر کنیم یا باید سواد ادبی نسل جدید را افزایش دهیم؟

این سؤال یکی از قدیمی‌ترین مناظرات آموزش ادبیات است، گروهی ساده‌سازی متون کلاسیک را برای دسترسی نسل جدید ضروری و گروهی آن را تحریف و ابتذال می‌دانند و بر افزایش سواد ادبی تأکید دارند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی کافی نیست. ساده‌سازی کامل، شعر فارسی را از بخشی از عمق، ظرافت زبانی، موسیقی کلام و لایه‌های معنایی تهی می‌کند. ارزش حافظ، سعدی و مولانا فقط در «معنا» نیست. از طرف دیگر، منتظر ماندن برای افزایش سواد ادبی گرفتار شدن در چرخه مرغ و تخم‌مرغ است. سواد ادبی بیشتر حاصل مواجهه مکرر و موفق با متن است تا پیش‌شرط آن.

راه‌حل، مسیر پلکانی است، یعنی گزینش هدفمند از متن اصلی، بدون بازنویسی و تحریف، همراه با توضیحی کوتاه، زنده و غیرآکادمیک. متن دست‌نخورده می‌ماند، فقط راه ورود به آن هموار می‌شود. با تکرار این مواجهه‌های موفق، مخاطب به‌تدریج با زبان کهن، آرایه‌ها، وزن و قافیه آشنا می‌شود و سواد ادبی به‌طور طبیعی شکل می‌گیرد. این مسیر باید متناسب با سن و علایق مخاطب باشد. از حکایت‌های روایی برای کودکان و نوجوانان تا موضوعاتی مانند عشق، هویت، بحران و امید برای جوانان. خطر اصلی این است که برنامه‌ها در همین نقطه ورود متوقف شوند و محتوای ساده و گزیده جای متن اصلی را بگیرد. بنابراین هر برنامه باید از ابتدا مسیر مشخص و چندمرحله‌ای برای رسیدن به ادبیات عمیق‌تر داشته باشد. پاسخ نهایی، هم این و هم آن، اما به ترتیب درست است، یعنی ابتدا دروازه‌ای جذاب و بدون تحریف بسازیم و سپس مخاطب را به عمق ادبیات کلاسیک ببریم.

چگونه می‌توان بدون تحریف آثار کلاسیک، آنها را با زبان و دغدغه‌های جوان امروز پیوند داد؟

یکی از حساس‌ترین چالش‌های ترویج ادبیات کلاسیک، خط باریک میان «پیوند دادن» و «تحریف کردن» است. برخی تلاش‌ها آنقدر متن را تغییر داده‌اند که اثری از حافظ و سعدی نمانده و برخی آنقدر به اصالت متن پایبند بوده‌اند که نتوانسته‌اند با مخاطب امروز ارتباط برقرار کنند. نکته کلیدی این است که پیوند شعر کلاسیک با دغدغه‌های امروز، لزوماً به تغییر متن نیاز ندارد. می‌توان برفرض ابیات را حول موضوعاتی مانند امید و آرزو، اضطراب آینده، تنهایی، عشق، جست‌وجوی معنا و بی‌عدالتی انتخاب کرد. وقتی جوان می‌بیند حافظ از همان دلتنگی‌ای سخن می‌گوید که او تجربه می‌کند، شعر دیگر برایش «قدیمی» و «بی‌ربط» نیست. همچنین قرار دادن غزل حافظ در کنار یک ترانه امروزی یا بیتی از مولانا در کنار نوشته‌ای معاصر، به مخاطب اجازه می‌دهد خودش پیوند را کشف کند. اجرای موسیقیایی، نمایشی یا تصویری متن اصلی نیز می‌تواند بدون تغییر حتی یک واژه، فضای تازه‌ای ایجاد کند. از سوی دیگر، به‌جای ارائه یک تفسیر قطعی، می‌توان از مخاطب پرسید: «این بیت با زندگی تو چه ارتباطی دارد؟» وقتی جوان خودش به تفسیر شخصی می‌رسد، ارتباط عمیق‌تر و پایدارتری با متن برقرار می‌کند. در این میان، تفاوت «تفسیر» و «تحریف» مهم است. اجرای موسیقایی امروزی یک غزل حافظ تفسیر است، اما تغییر واژگان آن برای «امروزی‌تر» شدن، تحریف محسوب می‌شود.

برای شروع مطالعه، آیا باید جوان را مستقیماً سراغ دیوان کامل حافظ و سعدی فرستاد یا مسیر تدریجی و جذاب‌تری وجود دارد؟

سؤال درباره نقطه شروع مطالعه شعر کلاسیک، یکی از پرتکرارترین پرسش‌های خانواده‌ها و مربیان است. پاسخ سنتی این بوده که جوان باید هرچه زودتر با دیوان کامل حافظ یا آثار کامل سعدی آشنا شود، اما تجربه نشان می‌دهد این رویکرد اغلب نتیجه عکس می‌دهد. دیوان حافظ با نزدیک به ۵۰۰ غزل، حتی برای بسیاری از بزرگسالان چالش‌برانگیز است چه رسد به نوجوانی که هنوز با زبان کهن، اصطلاحات عرفانی و اشارات تاریخی و فرهنگی آشنا نیست. مواجهه مستقیم با متن کامل ممکن است او را سردرگم یا دلزده کند و علاقه پایدار را از بین ببرد. راهکار بهتر، یک مسیر تدریجی و چندمرحله‌ای است. شروع از گزیده‌های کوچک و موضوعی، مثلاً ۱۰ تا ۲۰ غزل یا حکایت درباره عشق، امید یا سختی‌های زندگی. می‌توان از آثار روایی مانند حکایت‌های گلستان سعدی آغاز کرد که برای مخاطب تازه‌کار قابل‌فهم‌ترند. حتی شعر معاصر می‌تواند دروازه‌ای برای علاقه‌مند شدن به شعر و سپس حرکت به سمت ادبیات کلاسیک

این مسیر بهتر است با گفت‌وگو و مشارکت در خانواده، باشگاه کتاب یا فضای آنلاین همراه شود. این روش به معنای ساده‌سازی محتوا نیست، بلکه مدیریت حجم و ترتیب مواجهه است. متن اصلی بدون تغییر اما در اندازه‌ای قابل‌هضم ارائه می‌شود.

حال خانواده‌ای که خودش اهل مطالعه شعر نیست، از چه نقطه‌ای می‌تواند این عادت را در خانه ایجاد کند و چطور می‌توان شعر را دوباره وارد گفت‌وگوهای روزمره خانواده کرد؟

یکی از نگرانی‌های رایج خانواده‌ها این است که برای انتقال علاقه به شعر فارسی، باید خودشان متخصص یا اهل ادبیات باشند، در حالی که نقش خانواده انتقال دانش تخصصی نیست؛ ایجاد فضا و فرهنگ است و این کار به تخصص نیاز ندارد، بلکه به کنجکاوی و تداوم

وقتی بحث فاصله نسل جوان با شعر فارسی مطرح می‌شود، معمولاً راه‌حل را در «برنامه جامع» و «سند راهبردی» می‌بینیم، در حالی که بسیاری از این برنامه‌ها روی کاغذ می‌مانند. راه عملی، شروع از تجربه شنیداری و حسی شعر، پیش از آموزش و تحلیل است، زیرا شعر برای بسیاری از جوانان با کلاس، امتحان و حفظ اجباری گره خورده است. بنابراین نخستین اقدام، در دسترس قرار دادن اجراهای کوتاه و خوش‌آهنگ شعر فارسی در فضای مجازی، پادکست و موسیقی است

سفره، در سفر یا پیش از خواب. هدف، آشنایی گوش با آهنگ و موسیقی کلام فارسی است. قدم بعدی، برگرداندن شعر به گفت‌وگوهای روزمره است. استفاده از یک بیت هنگام دلداری، تبریک یا شوخی، شعر را از «چیزی رسمی و کتابی» به بخشی از زبان زنده خانواده تبدیل می‌کند. مرحله دیگر، مشارکت در تجربه مشترک است. خانواده لازم نیست نقش معلم داشته باشد. می‌تواند همراه فرزندش یک اجرای شعر یا موسیقی ایرانی ببیند یا در یک برنامه شعرخوانی شرکت کند. اپلیکیشن‌ها، پادکست‌های شعرخوانی و کانال‌های معتبر نیز می‌توانند به خانواده‌ای که دانش ادبی عمیقی ندارد، کمک کنند و نقش آن را به همراه و تسهیل‌گر تبدیل کنند. در این میان باید از فشار و اجبار پرهیز کرد. اگر شعر به تکلیف روزانه تبدیل شود، ممکن است باعث مقاومت شود، اما حضور خودجوش شعر در خانه، مانند کتابی روی میز یا بیتی در گفت‌وگوها، تأثیر پایدارتری دارد.

آیا می‌توان برای هر گروه سنی و هر سلیقه، یک دروازه ورود متفاوت به ادبیات فارسی طراحی کرد؟

ضرورت راهبردی برای هر برنامه موفق ترویج ادبیات است. یکی از دلایل شکست بسیاری از تلاش‌های فرهنگی، این تصور اشتباه است که نسل جوان یکدست وجود دارد و می‌توان با یک رویکرد واحد به آن رسید، در حالی که جوانان از نظر سن، سلیقه، سطح سواد و علایق متفاوتند و هر کدام مسیر ورود خاص خود را می‌خواهند. برای علاقه‌مندان به موسیقی، ترانه می‌تواند بهترین دروازه باشد، زیرا بسیاری از ترانه‌های موفق از اشعار حافظ، مولانا و سعدی الهام گرفته‌اند و مخاطب می‌تواند از یک ترانه محبوب به شعر کلاسیک برسد. برای نسل درگیر شبکه‌های اجتماعی، محتوای کوتاه، بصری و قابل اشتراک‌گذاری مانند شعر اجتماعی، طنز و گزیده‌های کوتاه، مناسب‌تر است. برای نوجوانان نیز شعرهای عاطفی و هویتی، از تنهایی و اضطراب اجتماعی تا جست‌وجوی معنا، می‌تواند نقطه شروع باشد. علاقه‌مندان به قصه و روایت را می‌توان از آثاری مانند مثنوی و شاهنامه وارد ادبیات کرد و برای مخاطبان فکری و فلسفی، اشعار مولانا، عطار یا خیام و پیوند آنها با موضوعاتی مانند فلسفه، روانشناسی و خودشناسی جذاب‌تر است. نکته مهم این است که این دروازه‌های متفاوت نباید به مسیرهای جدا و بی‌ارتباط تبدیل شوند، همه باید در نهایت به درک عمیق‌تر و گسترده‌تر از ادبیات فارسی برسند. مثلاً مخاطبی که از موسیقی وارد شده، باید کم‌کم با شعر روایی یا عرفانی نیز آشنا شود. بنابراین نهادهای فرهنگی و رسانه‌ها باید به‌جای تولید محتوای یکسان برای جوانان، مخاطب را بخش‌بندی و برای گروه‌های مختلف محتوای متناسب طراحی کنند.

فرهنگسراها و کتابخانه‌ها برای تبدیل ادبیات به تجربه‌ای اجتماعی و مشارکتی چه برنامه‌هایی می‌توانند اجرا کنند؟

این مکان‌ها به دلیل ماهیت فیزیکی و محلی خود، ظرفیتی دارند که رسانه‌های دیجیتال ندارند، ساختن یک تجربه اجتماعی زنده و مستقیم. محتوای دیجیتال می‌تواند علاقه اولیه ایجاد کند، اما این فضاها می‌توانند آن را به تجربه‌ای عمیق‌تر و پایدارتر تبدیل کنند. برای این کار باید از الگوهای سنتی و یک‌طرفه مانند سخنرانی‌های کم‌مخاطب فاصله گرفت و به برنامه‌های مشارکتی و تعاملی روی آورد. یکی از راه‌ها، برگزاری شب‌های شعرخوانی مشارکتی است، به‌جای سخنرانی متخصص، جوانان شعر مورد علاقه‌شان را بخوانند و درباره دلیل علاقه‌شان صحبت کنند تا فضا از کلاس درس به محفل دوستانه تبدیل شود. راه دیگر، کارگاه‌های بازخوانی خلاق است که در آن جوانان شعر کلاسیک را به نمایش، موسیقی، نقاشی یا انیمیشن تبدیل می‌کنند و درگیری فعال‌تری با متن پیدا می‌کنند. همچنین باشگاه‌های کتابخوانی نسلی با محوریت گفت‌وگو، فضایی برای بیان برداشت‌های شخصی بدون فشار برای رسیدن به «تفسیر درست» فراهم می‌کنند. برگزاری رویدادهای بین‌نسلی مانند «شب‌های خاطره و شعر» با حضور پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها و نوه‌ها نیز علاوه بر انتقال فرهنگی، پیوند خانوادگی را تقویت می‌کند. ایجاد فضاهای الهام‌بخش با دسترسی آسان به گزیده‌های شعر و برگزاری مسابقات و چالش‌های خلاقانه نیز می‌تواند مخاطبانی را جذب کند که با دعوت ساده به مطالعه همراه نمی‌شوند. نکته مهم، کیفیت و تداوم برنامه‌هاست. یک رویداد یک‌باره تأثیر محدودی دارد، اما برنامه‌های منظم حتی در مقیاس کوچک می‌توانند اجتماع پایداری از علاقه‌مندان ایجاد کنند. فرهنگسراها و کتابخانه‌ها باید از «مخزن کتاب» به «فضای زندگی فرهنگی» تبدیل شوند تا ادبیات فارسی برای نسل جوان به تجربه‌ای زنده، اجتماعی و مشارکتی بدل شود.

اگر قرار باشد یک پویش ملی برای آشتی نسل جدید با شعر و ادب فارسی طراحی شود، از نظر شما گام‌های نخست آن چه باید باشد؟

طراحی یک پویش ملی موفق به برنامه‌ریزی دقیق و اولویت‌بندی درست نیاز دارد. بر اساس تجربه‌ها، سه گام اساسی می‌توان در نظر گرفت: شناسایی و پرورش سفیران جوان و محلی، تولید محتوای کوتاه و جذاب برای فضای مجازی و ایجاد نقاط تماس فیزیکی کوچک و محلی. در گام اول، به‌جای اتکای صرف به چهره‌های رسمی و دانشگاهی، باید از میان موسیقیدانان جوان، تولیدکنندگان محتوا، معلمان خلاق و دانشجویان علاقه‌مند، افرادی را شناسایی کرد که بتوانند صمیمانه با همسالان خود ارتباط بگیرند. این سفیران باید در سطح محلی و منطقه‌ای نیز حضور داشته باشند و با آموزش و حمایت رسانه‌ای تقویت شوند. گام دوم، ایجاد یک حضور دیجیتالی مستمر پیش از برگزاری رویدادهای بزرگ است؛ از کلیپ‌های کوتاه و تصاویر همراه با ابیات تا اجراهای موسیقایی. پویشی که بدون پشتوانه محتوایی مستمر آغاز شود، خیلی زود فراموش می‌شود. این محتوا نیز باید متنوع و متناسب با دروازه‌های مختلف ورود به شعر باشد. گام سوم، ایجاد نقاط تماس فیزیکی کوچک و محلی مانند کافه‌های شعر، جلسات محله‌ای و گروه‌های مطالعه در مدارس و دانشگاه‌هاست؛ فضاهایی که مشارکت واقعی و دسترسی شهرهای کوچک و مناطق دورتر را بیشتر می‌کنند. این سه گام باید همزمان و به‌هم‌پیوسته پیش بروند؛ سفیران جوان محتوای دیجیتال می‌سازند و همین محتوا مخاطب را به نقاط تماس فیزیکی می‌رساند. در نهایت، موفقیت چنین پویشی به صبر، تداوم و نگاه بلندمدت نیاز دارد و باید در یک بازه یک تا سه ساله، نه در قالب یک کمپین کوتاه‌مدت و مناسبتی سنجیده شود.

نگاه

این میراث اگر خوانده نشود فراموش می‌شود

■ ناصر سهرابی

شب که می‌شد، خانه‌ها بوی کتاب می‌گرفت. پدری دیوان حافظ را باز می‌کرد، مادری غزلی از سعدی می‌خواند و نوجوانی، پیش از آنکه خواب به چشمش بیاید با بیت‌های فردوسی و مولانا جهان دیگری را کشف می‌کرد، اما امروز نور سرد صفحه تلفن همراه، جای چراغ مطالعه را گرفته و انگشت‌ها بی‌وقفه از تصویری به تصویر دیگر می‌لغزند؛ از اینستاگرام به یوتیوب، از ویدئویی چند ثانیه‌ای به بازی و سرگرمی. مسئله فقط این نیست که حافظ و مولانا کمتر خوانده می‌شود؛ مسئله این است که بخشی از نسل تازه، آرام‌آرام زبان روایت کردن خویشتن را گم می‌کند. ۲۷ شهریور، روز شعر و ادب فارسی، فرصتی است برای پرسیدن یک سؤال جدی: اگر شعر و ادبیات فارسی از زندگی روزمره ما عقب بنشیند، چه چیزی قرار است جای آن را در حافظه، هویت و جهان‌بینی نسل آینده پر کند؟

■■■

زمانی شعر فارسی در تار و پود زندگی ایرانی تنیده بود. سعدی فقط نام نویسنده گلستان و بوستان نبود؛ حکایت‌هایش در حافظه مردم می‌چرخید. حافظ فقط شاعری متعلق به قرن هشتم نبود؛ غزل‌هایش در لحظه‌های عاشقانه، عارفانه، اندوهناک و حتی تصمیم‌های روزمره زندگی مردم حضور داشت. فردوسی صرفاً صاحب یک منظومه عظیم نبود؛ شاهنامه بخشی از حافظه تاریخی و اسطوره‌ای ایرانیان بود. خیام با چند رباعی کوتاه، انسان را با بزرگ‌ترین پرسش‌های هستی روبه‌رو می‌کرد، اما امروز این زیست فرهنگی با یک رقیب بزرگ روبه‌روست؛ نه صرفاً با اینترنت، بلکه با «اقتصاد توجه.» نوجوان امروز در جهانی زندگی می‌کند که برای ربودن چند ثانیه از توجه او، هزاران محصول رسانه‌ای با پیچیده‌ترین تکنیک‌ها طراحی می‌شوند. او با یک حرکت انگشت می‌تواند از یک ویدئو به ویدئویی دیگر برود، از اینستاگرام به یوتیوب برسد، وارد جهان بازی‌های ویدئویی شود و در چند دقیقه صدها تصویر و پیام و روایت مصرف کند. شاهنامه را نمی‌توان با سرعت اسکرول خواند و سعدی را نمی‌توان در چند ثانیه مصرف کرد. اینجاست که یکی از بزرگ‌ترین پارادوکس‌های عصر جدید شکل می‌گیرد: همان فضای مجازی که می‌تواند شعر حافظ را در چند ثانیه به میلیون‌ها نفر برساند، می‌تواند توان ماندن مخاطب بر یک متن را نیز کاهش دهد. پس مقصر دانستن فناوری، تحلیل کاملی نیست. فناوری دشمن شعر نیست؛ مسئله این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم نسبت ادبیات با جهان رسانه‌ای جدید را به‌درستی تعریف کنیم. جوان امروز دشمن حافظ نیست؛ ما حافظ را به شکلی معرفی نکرده‌ایم که برای او مسئله‌مند، زنده و قابل لمس باشد. اینکه بگوییم «جوانان امروز فقط در اینستاگرام هستند و دیگر کتاب نمی‌خوانند»، صورت مسئله را ساده می‌کند. پرسش جدی‌تر این است که چرا توانسته‌ایم برای سرگرمی، مصرف، تبلیغات، بازی و محتوای زودگذر، جذاب‌ترین و حرفه‌ای‌ترین روش‌های ارتباط با نسل جدید را پیدا کنیم، اما وقتی نوبت به انتقال میراث ادبی می‌رسد، هنوز گمان می‌کنیم چند بیت حفظ کردنی در کتاب درسی می‌تواند شوق خواندن ایجاد کند؟ نمی‌توان تمام مسئولیت را بر دوش نسلی گذاشت که خودمان او را با شیوه‌ای کم‌اثر با گذشته آشنا کرده‌ایم. ما گاهی ادبیات را آنقدر رسمی، سنگین و نخبه‌گرایانه عرضه کرده‌ایم که چیزی که باید «زندگی» باشد، به «ماده درسی» تبدیل شده است. حافظ را در شب یلدا از قفسه بیرون می‌آوریم، سعدی را در کتاب ادبیات مدرسه معرفی می‌کنیم، فردوسی را در مناسبت‌های فرهنگی به یاد می‌آوریم و بعد انتظار داریم نوجوان خودش عاشق آنها شود. چنین انتظاری واقع‌بینانه نیست. میراث فرهنگی با بخشنامه و سخنرانی منتقل نمی‌شود؛ با تجربه، جذابیت، تکرار و حضور در زندگی منتقل می‌شود. پرسش‌های انسان تغییر کرده‌اند، اما بسیاری از دردها، دغدغه‌ها و جست‌وجوهای او تغییر نکرده‌اند. اگر این پیوند برقرار نشود، ادبیات به موزه‌ای تبدیل خواهد شد که همه درباره عظمت آثارش حرف می‌زنند، اما کمتر کسی وارد آن می‌شود. خطر اصلی همین‌جاست. فراموشی شعر فارسی فقط از دست رفتن چند شاعر بزرگ نیست؛ فرسایش بخشی از حافظه جمعی است. زبان، صرفاً وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات نیست؛ زبان، شیوه دیدن جهان است. هر واژه‌ای که از دایره زبان حذف می‌شود، فقط یک واژه نیست؛ گاهی بخشی از یک تجربه تاریخی، یک احساس، یک تصویر و یک امکان اندیشیدن را نیز با خود می‌برد. انسانی که برای توصیف عشق، رنج، خشم، امید، تنهایی و اضطراب واژه‌های دقیق‌تری دارد، ظرفیت بیشتری برای فهم تجربه خود پیدا می‌کند. از این منظر، سواد ادبی یک تجمل روشنفکرانه نیست؛ نوعی سواد هویتی و بخشی از سواد زیستن است. جامعه‌ای که دایره واژگانش فقیر شود، بخشی از قدرت اندیشیدن و روایت کردن خود را نیز از دست می‌دهد. این مسئله برای نسل جدید جدی‌تر است؛ نسلی که بیش از هر نسل دیگری در معرض جریان‌های متنوع فرهنگی قرار دارد. امروز یک نوجوان ایرانی همزمان با فرهنگ ایرانی، فرهنگ جهانی، موسیقی جهانی، سینما، زبان‌های بیگانه، سبک‌های زندگی گوناگون و هزاران روایت رسانه‌ای مواجه است. این گشودگی ذاتاً تهدید نیست. فرهنگ زنده، فرهنگ محصور نیست. فرهنگ قدرتمند می‌تواند از جهان بیاموزد، عناصر تازه را جذب کند و در عین حال مرکز ثقل خود را حفظ کند. مسئله از جایی آغاز می‌شود که گشودگی به بی‌ریشگی تبدیل شود؛ وقتی فرد آنقدر با روایت‌های بیرونی احاطه می‌شود که دیگر روایت روشنی از خویشتن ندارد. این همان جایی است که بحران هویت شکل می‌گیرد. جوانی که نمی‌داند از گذشته خود چه چیزی را باید حفظ کند، چگونه می‌تواند با اطمینان درباره آینده خود تصمیم بگیرد؟ اگر پیوند او با زبان، ادبیات، تاریخ و حافظه فرهنگی جامعه سست شود، خلأ ایجادشده بی‌پاسخ نمی‌ماند؛ هر خلأیی سرانجام با چیزی پر می‌شود و همیشه نمی‌توان پیش‌بینی کرد چه چیزی جایگزین آن خواهد شد. بنابراین دفاع از ادبیات فارسی، دفاع از گذشته به قیمت قربانی کردن آینده نیست؛ دفاع از امکان داشتن آینده‌ای با هویت روشن است. البته در این میان باید از یک خطای خطرناک نیز دوری کرد: تحقیر نسل جدید. اینکه نوجوان امروز ساعت‌ها پای بازی می‌نشیند یا در شبکه‌های اجتماعی وقت می‌گذراند، به‌خودی‌خود نشانه سقوط فرهنگی نیست. فناوری بخشی از جهان معاصر است و نمی‌توان با نوستالژی به جنگ آن رفت. مسئله این است که آیا جوان امروز فقط مصرف‌کننده محتواست یا می‌تواند از همین ابزارها برای ساختن معنا استفاده کند؟ آیا ما توانسته‌ایم ادبیات را وارد میدان رسانه کنیم؟ اگر مخاطب در شبکه اجتماعی حضور دارد، چرا شعر نباید همان‌جا حضور داشته باشد؟ اگر پادکست گوش می‌دهد، چرا سعدی و حافظ نباید در قالب روایت صوتی جذاب با او سخن بگویند؟ اگر ویدئو می‌بیند، چرا فردوسی و مولانا نباید با تولیدات تصویری حرفه‌ای به جهان او وارد شوند؟ فضای مجازی را باید از تهدید صرف به فرصت فرهنگی تبدیل کرد. آینده ادبیات فارسی در گروی این است که از گذشته خودبت نسازیم، بلکه آن را دوباره زنده کنیم. قرار نیست نوجوان امروز را به سبک زندگی چند نسل قبل برگردانیم؛ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. قرار است میان میراث و مدرنیته پلی ساخته شود؛ پلی که اجازه دهد جوان ایرانی هم جهان را بشناسد و هم خودش را فراموش نکند. شاید آینده زبان فارسی نه در نوستالژی گذشته، بلکه در همین تصمیم امروز ما رقم بخورد؛ اینکه آیا می‌خواهیم میراث هزارساله‌مان فقط موضوع افتخار باشد یا واقعاً بخشی از زندگی نسل آینده بماند. شاید روزی که انگشت‌ها بی‌وقفه روی صفحه می‌لغزند، بیش از هر زمان دیگری به یک مکث نیاز داشته باشیم؛ مکثی کوتاه برای شنیدن صدای زبانی که قرن‌ها با ما سخن گفته است. در آن مکث، شاید حافظ هنوز همان‌جا باشد؛ نه در گذشته، بلکه درست در جایی که آینده ما آغاز می‌شود.